

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ آذر ۱۳۹۸

مصادف با: ۱۲ ربیع الثانی ۱۴۴۱

جلسه: ۱۹

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ مفردات

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

آیه ۳۱

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

توضیح اجمالی

معنای آیه این است که خداوند تبارک و تعالی همه اسماء را به آدم تعلیم کرد، آنگاه این اسماء را بر ملائکه عرضه نمود و خطاب به ملائکه فرمود، اگر به این اسماء صداقت دارید، اخبار و انباء کنید.

طبق معمول بحث های گذشته، اولین مطلب بیان ارتباط این آیه با آیات قبل است. آیه قبل درباره اعلام خلافت انسان بود و سپس سوالی که فرشتگان از خداوند پرسیدند و خداوند به آنها پاسخ داد. خداوند بعد از پرسش ملائکه به طور اجمال فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. و در همین حد به طور اجمال کآن به آنها فرمود درست است که انسان اهل افساد و سفک دماء است و این هم درست است که شما اهل تسبیح و تقدیس هستید، اما گویا سری در مسئله خلافت انسان هست که به این جهت خداوند فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید. در این آیه کآن آن اجمال تفصیل داده می شود و سرّ جعل خلافت برای انسان بیان می شود و در واقع اشاره دارد به اینکه رمز جعل خلافت برای انسان، توانایی و تحمل انسان نسبت به چیزی است که ملائکه استعداد و توان دریافت آن را ندارند. خداوند به ملائکه تعلیم داد همه اسماء را، اینکه منظور از اسماء چیست را بیان خواهیم کرد اما اجمالا اسماء عبارت است از همان غیب آسمان ها و زمین. لذا خداوند می خواهد به ملائکه اثبات کند که آنچه که باعث جعل خلافت برای انسان شده است، علم به اسماء است و هدف از عرضه اسماء به ملائکه که فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» این بود که ناتوانی آنها را در پذیرش این حقیقت و تحمل این مسئله اثبات کند.

پس این آیه پس از اعلام جعل خلافت برای انسان به دنبال تبیین سرّ خلافت بوده که در همین جمله اول بیان شده است. تعلیم اسماء به آدم، مطلبی است که آنقدر عظیم، بزرگ و مهم بود که ملائکه توان دریافت و اخذ آن را نداشتند.

نکته

به این نکته نیز باید توجه داشت که خداوند متعال ابتدا اعلام خلافت انسان کرد و این در زمانی است که آدم خلق نشده بود. البته در آن عالم مسئله زمان مطرح نیست، ولی به هر حال اگر بخواهیم ترتیبی برای این ماجرا نقل کنیم، اول اعلام خلافت انسان است و بعد تعلیم اسماء.

یک حلقه مفقوده در اینجا وجود دارد و آن خلقت انسان است، چون زمانی که خداوند اعلام خلافت انسان را کرده، فرض این است که هنوز انسان خلق نشده بوده و بعد انسان خلق شده و آنگاه تعلیم اسماء و عرضه آن به ملائکه پیش آمد و بعد دستور خداوند به سجده در برابر انسان و آنگاه سجده ملائکه. این نکته از کنار هم قرار دادن دو آیه معلوم می‌شود که وقتی سخن از اعلام خلافت است و تعلیم اسماء پیش می‌آید، قهرا خلقت انسان هم در این فاصله اتفاق افتاده است. آیه ۳۱ هم دو بخش دارد، یک بخش آن تعلیم اسماء به آدم است و بخش دوم عرضه اسماء به ملائکه.

مفردات

اما مفردات بخش اول: یکی مسئله تعلیم است، دوم واژه آدم، سوم الاسماء و چهارم کَلَّها است.

۱. تعلیم

تعلیم معنایش معلوم است؛ ما معمولاً تعلیم را به معنای یاد دادن، آموزش دادن، آگاهی بخشیدن می‌دانیم. یاد دادن و آگاهی بخشیدن به حسب طبیعی ملازم با یاد گرفتن و دریافت و اخذ نیست. در عالم طبیعت وقتی معلم چیزی را به شاگردانش تعلیم می‌دهد، در واقع می‌خواهد این آگاهی را به آن‌ها منتقل کند. اینجا افراد دو دسته اند، برخی این آگاهی برای آن‌ها حاصل می‌شود و برخی این آگاهی برای آن‌ها حاصل نمی‌شود. لذا تعلیم لزوماً مساوق با تعلّم نیست. این قاعده تعلیم و یاد دادن در عالم طبیعت است.

در عالم مجردات که بحث فاعلیت و قابلیت مطرح نیست و اینطور نیست که فاعلیت تمام باشد و به دلیل ضعف در قابلیت تأثیر تام نداشته باشد بلکه اینجا بحث استعدادها و قابلیت‌ها مطرح است. یک قابلی ممکن است که تحمل و ظرفیت درک آموزه‌ها و محتوای تعلیم را نداشته باشد و دیگری ممکن است که آن توان را داشته باشد و آن را یاد بگیرد. در عالم مجردات دیگر بحث قوه نیست و آنجا فعلیت تام است. اگر تعلیم خداوند در آن عالم مطرح می‌شود، یعنی یک تأثیری گذاری تام که مساوق با تعلّم است. وقتی خداوند اسماء را به آدم تعلیم داد، دیگر احتمال اینکه آنچه را که به او تعلیم داده شده را تمام و کمال دریافت نکند و یا اصلاً دریافت نکند وجود ندارد؛ چون معلم خداوند، متعلم آدم و عالم هم عالم مجردات است و قوه، استعداد، زمان و قابلیت هم به آن معنا وجود ندارد. امر تعلّم دائر بین بود و نبود است. تعلیم که صورت بگیرد، تعلّم هم قطعاً وجود دارد.

اما اگر تعلیم صورت نگیرد، چون سقف فعلیت بیش از این نیست، دیگر تعلّم هم نخواهد بود و لذا در مورد آدم فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»، ولی در مورد ملائکه می‌فرماید «عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، چون فعلیت آن‌ها سقف و حدی دارد که امکان تعلّم نیست و به همین خاطر تعلیم هم در مورد آن‌ها نگفته است. البته معنای عرضه را بیان خواهیم کرد.

بر این اساس معنای تعلیم خداوند، اشراق، افاضه یا القاء یک حقیقت به آدم است. این اشراق، افاضه، الهام و القاء ممکن است تدریجاً صورت بگیرد و یا دفعه، ولی اگر خداوند بخواهد حقیقتی را القاء کند، آن دیگر تخلف ناپذیر است. در این

دنیا هم اگر خداوند بخواهد به نبی خودش حقیقتی را القاء کند، بدون تردید تعلّم، اخذ، دریافت، تلقی... واقع می‌شود و آن حقیقت برای انسان مکشوف می‌شود.

پس معنای تعلیم در واقع همان القاء، الهام، اشراق، تاباندن نور حقیقت به ساحت وجود آدم است. خداوند متعال اولین کاری که بعد از خلق انسان کرد، نور اسماء و غیب آسمان ها و زمین را به وجود انسان تاباند و او از این جهت منور شد چون تخلف از این تعلیم برای انسان مقدور نبود. وقتی آگاهی از طریق الهام یا وحی افاضه شود و یا نور حقیقت و معرفت در نفس کسی تابانده شود، خود به خود افق نفس سعه پیدا می‌کند. مانند اتاقی که اگر در شب لامپ ها در آن خاموش باشد، چشم جایی را نمی‌بیند، ولی وقتی که لامپ روشن شود، روشنی چراغ قهرا مساوی با کشف اشیاء داخل اتاق است و در واقع تعلیم الهی هم اینطور است.

۲. آدم

این لفظ در واقع اولین بار است که از اول قرآن استعمال می‌شود. در مورد آدم دو احتمال وجود دارد:

۱. اینکه از ادمه یا ادم باشد مانند «أدیم الأرض» به معنای خاک یا زمین است و به انسان اطلاق می‌شود به جهت آن انسی است که با زمین پیدا می‌کند.

سوال:

استاد: ابول البشر آدم است که پدر همه انسان ها است. آدم اسمی است که اولین بار خداوند اطلاق کرد بر این موجود چون می‌گوید: «وَعَلَّمَ آدَمَ». آدم برای آن موجود جعل شده اما در عین حال در محاورات و گفتگو ها به همه انسان ها اطلاق می‌شود.

سوال:

استاد: در مقابل جنس یا جمع؟ به هر حال یک عنوانی است که به جنس هم اطلاق می‌شود و انسان و بشر هر دو اسم جنس اند البته با تفاوت هایی که دارند.

«والحمد لله ربّ العالمین»